

عنوان مقاله :

زبان و ادب فارسی ، سند هویت ملی

نویسنده :

دکتر سیف اله فضلی نژاد

مدرک تحصیلی :

دکترای علوم سیاسی

رتبه دانشگاهی :

استادیار

نام مؤسسه آموزشی :

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

همکار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز (تحصیلات تکمیلی)

۰۷۱۱-۲۳۴۱۹۶۵ و ۰۹۱۷۷۱۲۴۲۵۲

## چکیده

بقاء هر ملتی در گرو داشتن هویتی روشن و مقاوم است، هویتی که در گذر زمان و به خصوص در گسسته‌های تاریخی به بازسازی خویش پرداخته و بتواند خود را با زمان هماهنگ سازد. سرزمین ما دارای تارخی بس طولانی و به دلیل شرایط اقلیمی، جغرافیایی، مدام برخورد با اقوامهای مختلف بوده است. این سرزمین خاستگاه فرهنگ و ادیانی بوده که نه تنها بر درون خویش، بلکه تاثیر گذار در سرزمینها و فرهنگهای مجاور نیز بوده است. بیش از دو هزار سال از تاریخ کشورها شکل گرفته در فرهنگهای قبل از باستان یعنی آئین های زرتشت و ریشه های آن بوده است. از قرن هفتم میلادی با ورود اعراب به ایران، پذیرای دین مبین اسلام شده ایم، بنابراین ما دارای هویتی هستیم که ریشه های آن در فرهنگ و آئین زرتشتی و تنه و ساق و برگ آن در آئین اسلام است.

این هویت دوگانه در گذر زمان به یگانه ای تبدیل شده که به نام هویت ملی ما شناخته می شود. با کند و کاوی در ادبیات بعد از اسلام، می بینیم که معماران آن مثل فردوسی، سعدی، حافظ و دیگران متوجه این حقیقت شده اند. این معماران سنگر هویت ملی ما، آن چنان آن را محکم و زیبا ساخته اند که به درستی از باد و باران نیابد گزند. شاید حافظ بیشتر از هر کس دیگر در پیوند این دو هویت و تبدیل آن به هویت ملی کنونی نقش به سزایی داشته است. هدف این تحقیق نشان داد شکل گیری این هنر یعنی هویت ملی که از پیوند دو هویت زرتشتی و اسلامی بوجود آمده و هنرمندی حافظ که باز بر دستی ماهرانه خود به پیوستگی و معماری آن پرداخته است. حافظی که در اندرونش آتش که نمیرد یعنی کعبه زرتشت زبانه می کشد و از طرف دیگر قرآن زبر بخواند با چهارده روایت. کمتر کسی هست که به راحتی بتواند آن چیزی که زرتشت می جویدش زیرخاک را با تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

به هم پیوند دهد . شاید اگر کسی غیر از جناب حافظ چنین می گفت به او تهمت مشرک ، زندقه

و ... می دادند . ولی لسان الغیب این مانع الجمع را انجام داد .

چه خوش صید دلم کردی                      بنازم                      چشم                      مستت                      را

که کس آهوی وحشی را                      از این خوشتر نمی گیرد

باسمه تعالی

## حافظ و هویت ملی

شرایط زمانی و مکانی هر جامعه ای شکل دهنده شخصیت و توانمندی افراد آن جامعه است . جامعه سازنده شخصیت‌های مورد لزوم خود بود و همان شخصیتها شکل دهنده جامعه براساس نیاز شرایط زمانی و مکانی آن می باشند . حافظ هم بالطبع از این قاعده مستثنی نبوده است . بنابراین برای شناخت بهتر حافظ بایستی وضعیت زمانی و مکانی آنرا مورد بررسی قرار داد .

قرنها از فروپاشی امپراطوری های عظیم هخامنشی و ساسانی گذشته بود . منتها از نظر فرهنگی یاد و خاطره آنها هنوز در ذهن مردم تسکین دهنده آلام و امید دهنده آرزوهای مردم این سرزمین بود . همه قدرتهای مهاجم از جمله اعراب با بجای گذاشتن آئین اسلام، خود مجبور به ترک صحنه سیاسی ایران شده بودند . نوبت به سلطه بازماندگان اقوام انیرانی ترکان و مغولان بر این سرزمین پهناور شده بود . با چنین تغییر و تحولات شدید و خونبار در قدرت سیاسی ایران ، جامعه و انسان ایرانی شکل گیری جدیدی را پذیرفته بود . کشتارها ، غارتها ، بی خانمانی و نا امنی نه تنها سلامت و امید به زندگی را بشدت کاسته بود . بلکه روحیه و بینش شادات و سلحشوری ایرانی را به یاس و تسلیم پذیری مبدل نموده بود . حکومت‌های غیرایرانی ترکان و مغولان آنچنان رعب و وحشتی در میان مردم سرزمین غصب شده بوجود آورده بودند که هر ایرانی برای تنازع بقاء خود و خانواده اش مجبور به تظاهر و ریا شده و برای فرار موقتی از فشار روحی مصائب زندگی به صوفی گری ، تقدیر و سرنوشت گرائی ، فراموشی واقعیت‌های موجود . پوچیسیم و ... روی آورده بودند . تاریخ این ادبیات آئینه جهان نمای این پدیده هاست . حتی اکثر بزرگان تاریخ ادبیات ما ، ناگزیر پذیرای چنین مسائلی بوده اند . حافظ هم نمی توانسته تافته جدا بافته ای جدا از وضعیت اجتماعی زمان و مکان خود باشد .

در قرن هشتم هجری یعنی قرن تولد و وفات حافظ اولای ایرانی یک پارچه با هویت ملی یکسان وجود نداشته است ، ثانیاً همه آنها دارای هویتی ایلی و غیر ایرانی داشته اند که غارت و شرارت و کشتار خصیصه بیابان گردی آنها بود . آنها هنوز به مرحله گزینش اسکان نرسیده بودند ، تا بتوانند وارد آغاز دوره مدنیت شوند . آنها آموزش و پرورش مدنیت را با ورودشان به سرزمین پهناور ایران آموختند . بنابراین آنها به هیچ وجه خواستار و لیاقت دفاع از هویت ملی ایرانی را نداشتند . غاصبان غیرایرانی مغول و ترک برای اعمال سلطه خود بر این سرزمین از هر وسیله ای ، حتی حربه دین استفاده می کردند . آنها به ظاهر آنچنان خود را دیندار و مجری دین نشان می دادند که باصطلاح اعراب مسلمان حجازی در برابرشان ملحد و غیراسلامی جلوه می نمود . قرن هشتم هجری و بعد از آن برآمدن سلسله تیمور لنگ ، ایران صحنه تاخت و تاز ایلخانان مغول و ترک مثل آل مظفر ، ابواسحاق اینجوی ، شاه شجاع و نوادگان تیمور بود . بزرگان ادبیات ما هم برای حفظ هویت ملی خود در این تاریخ مجبور به انتخاب بین بد و بدتر بودند . دیوان حافظ آئینه جهان نمای تاخت و تاز این چپاولگران بر بستر سرزمین ایران می باشد . یکاش آنها به چپاول و غارت قناعت می کردند ، متأسفانه آنها هویت این سرزمین را نشانه گرفته بودند ، زیرا که می دانستند بدون نفی این هویت ملی ، نمی توانند سلطه بی هویتی خود را بر این سرزمین مستقر نمایند . فردوسی با تاریخ حماسی این سرزمین ، چنان کاخی از نظم کهن ایرانی بر افکند که در گذر زمان از باد و باران نیابد گزند . سعدی بوستان و گلستان همیشه بهاری را آفرید که عمر پنج روز و شش گلهای طبیعت را بسخره می گیرد . فریاد حافظ به پشمینه پوش تند خو که از عشق نشنیده است بود ما زاهدان ریائی و گربه عابد بیانگر جدائی هویت و فرهنگ ایرانی از بی هویتی از غاصبان حاکم بر این سرزمین

هستند . صراحت لهجه شناخت دقیق و انتخاب اجباری حافظ بین بد و بدتر ، نشان از آگاهی و شهامت هویتی اوست . آنجا که حتی هویت گذشته خود را همراه با انتقاد می پذیرد .

عمرتان بادا مدام ای ساقیان بزم جم      گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما<sup>۱</sup>

هر چند که به اشتباه گاهی سراب را آب می پندارد و برای رسیدن به هویت جوی مولیان امیرجبار گورکان را به کمک می طلبد :

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم      کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی<sup>۲</sup>

ولی بسرعت به اشتباه خود پی برده و صراحتاً ترک شیرازی دارای هوتی ایرانی را به جای ترک سمرقندی انتخاب می کند :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را      به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
و موقعی که مورد اعتراض خونخوار لنگ قرار می گیرد ، حاتم بخشی خود را عامل ژنده پوشی خود می داند .

او چه زیبا هویت جامعه خود را جدا از خواست شیخ و شاه و زاهد دانسته و خود را سرباز عرصه شطرنج رندان پارسی می داند :

تا چه بازی رخ نماید ، بیدقی خواهیم راند      عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست  
بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است      ورنه لطف شیخ و زاهد ، گاه هست و گاه نیست<sup>۳</sup>  
دیوان حافظ آئینه جهان نمایی است که هویت ایرانی را بصورت تمام رخ به نمایش گذاشته است ، بارها و بارها از هویت آئین زردشتی گذشته خود با کمال افتخار دفاع نموده است :

---

<sup>۱</sup>-دیوان لسان الغیب حافظ، بر اساس نسخه قدسی، انتشارات کوروش، چاپ دوم ۱۳۷۱ صفحه ۲

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۵۷۷

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۳۵

در اندرون من خسته دل ندانم کیست ؟      که من خموشم و او در فغان و در غوغاست<sup>۱</sup>  
از آن به دیر مغانم عزیز می دارند      که آتشی که نمیرد ، همیشه در دل ماست  
به صراحت اعلام می دارد که کعبه زردشت را همیشه در دل داشته و پاسدار آن است ، ولی  
همین نگهبان کعبه زردشت در دل خود با صدای رسا می گوید :

عشقت رسد به فریاد، گر خود بسان حافظ      قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت<sup>۲</sup>

حافظ نشان دهنده زیبایی هویت کنونی ایرانی است . کعبه زرتشت در دل و رو به کعبه اسلام ،  
هویتی که بجای ساختار به محتوا می نگرد ، هویتی که معیارش نور خدائی است و نه لزوما  
خانه خدا ، چرا که دل هر مومنی می تواند خانه خدا باشد و به قول شیخ بهائی مقصود تویی ،  
کعبه و بتخانه ، بهانه . براساس این هویت که حافظ می گوید : در خرابات مغان نور خدا  
می بینم یعنی نور خدائی آنچنان گسترده و تابناک است که روشنی بخش هر خانه مثل کعبه و  
دیر می تواند باشد . مساله ، پذیرش نور است نه مسجد و کنشت . به همین خاطر مدعی است :  
از میکده هم بسور حق راهی هست . هویتی با معیار پذیرش نور ، آنچنان که سهروردی هم  
بدان می نگریست . ای کاش بقول لسان الغیب : ساقی بشارتی ده ، پیران پارسا را

هویتی که به قول علامه طباطبائی :  
همی گویم و گفته ام بارها      بود کیش من مهر دلدارها<sup>۳</sup>

پرستش به مستی است در کیش مهر      برونند زین گفته هوشیارها

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۲۶

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۸۷

<sup>۳</sup>-علامه طباطبائی

یعنی مساله اساسی مهر دلدارهاست ، رابطه بین خالق و مخلوق در آئین مهر پرستی براساس محبت و یکرنگی است ، حتی اگر این عبادت در حال مستی و پریدن از روی آتش باشد ، اصل

مساله پرستش است و نه روش آن ، به قول ناصر خسرو در داستان معروف خود :

دید موسی یک شبانی را به راه کو همی گفت ای خدا و ای اله<sup>۱</sup>

تو کجائی تا شوم من چاکرت دستکت بوسم کنم شانه سرت

وقت خواب آیم بروم جایکت ... الی آخر

حضرت موسی معترض به شیوه و روش برخورد شبان با خدای می شود ، بطوریکه چوپان ساده

دل سخت دل آزرده شده و به موسی می گوید : از پشیمانی تو جانم سوختی خالق که اصل

عبادت و باطن مساله برایش مهم است و نه ظاهر آن ، ندا می دهد :

وحی آمد سوی موسی از خدای بنده ما را چرا کردی جدای<sup>۲</sup>

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فسخ کردن آمدی

هدف ناصر خسرو از طرح این مساله ، بیان هویت ایرانی است . چون نیک بنگریم ناصر خسرو ،

حافظ و علامه طباطبائی همه در زنجیره هویت ملی مهر دلدارها به هم پیوسته و داعی و آیت و

مبلغ پرو پا قرص آن هستند .

ناله حافظ را بشنویم :

دلهم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا<sup>۳</sup>

شیخ ما آنچنان از بی هویتی حاکمان غاصب مغول افسرده است که می گوید :

<sup>۱</sup>-ناصر خسرو قبادیانی

<sup>۲</sup>-ناصر خسرو قبادیانی

<sup>۳</sup>-حافظ پیشین ص ۵

منم که گوشه میخانه خانقاه من است      دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است<sup>۱</sup>

و برای دفاع از هویت تاریخی خویش به بی حرمتی و بی هویتی مغولان حاکم زمانه می تازد :  
حافظ مرید جام جم است ، ای صبا برو      از بنده بندگی برسان شیخ جام را<sup>۲</sup>

دلیل رجعت خود را به هویت خویش با شفافیت تمام اظهار می دارد :  
از آستان پیرمغان سرچرا کشم      دولت در این سرا و گشایش در این در است<sup>۳</sup>

هر چند که بخوبی می داند که زمانه آن سپری شده است :  
باز آی که باز آید عمر شده حافظ      که هر چند که ناید باز تیری که بشد از دست<sup>۴</sup>

حافظ مدافع و مرثیه گوی هویت تاریخی است که به دلیل اشتباهات فاحش خود مجبور به  
ترک تاریخ شده و متاسفانه جانشینان آن هزار بار بدتر از آنها بوده و بجز بی هویتی ، هیچ  
چیزی را تبلیغ نمی کنند :

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر      که صاف سر این خم ، جمله دردی آمیز است<sup>۵</sup>

سپهر بر شده ، پرویز نی است خون افشان      که قطره اش سر کسری و تاج پرویز است

عراق و پارس گرفتی به شعر خود حافظ      بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۴۲

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۹

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۴۶

<sup>۴</sup>-پیشین ص ۵۷

<sup>۵</sup>-پیشین ص ۶۲

حافظ انتخاب خود را به درستی نموده است ، او می داند که برای گریز از بی هویتی حاکمان

غیر ایرانی بالاجبار به دفاع از هویت تاریخی خود است که مقهور است زمانه شده است :  
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان      زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت<sup>۱</sup>

می ده به جام جم که صبح صبوحیان      چون پادشه به تیغ زرافشان جهان گرفت

هرچند که رجزخوانی بر ویرانه های گذشته کافی نیست و باید روش و زمانه آنها را مورد

سرمشق قرار داد و بپذیریم که مردها خیز ز خاک ، انسان که از باران گیاه کماکان نگهبان

هویت فرهنگی - تاریخی کنونی خود باشیم :

گفتم ای مسند جم ، جام جهان بینت کو ؟      گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت<sup>۲</sup>

سخن عشق نه آنست که آید به زبان      ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

هویت مهر دلدارها در فرهنگ ملی و مذهبی مردم ایران همانند نخ تسییحی است که از درون

همه دانه های آن می گذرد . چون نیک بنگریم عامل وحدت و بقاء این ملت فرهنگی است ،

هدف تابش نور خدا و پرستش آنست و نه خانه ی بی نور :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت ؟      در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست<sup>۳</sup>

الحق فقط صداست که می ماند چند قرن بعد از آن هم ملاحادی سبزواری همان صدا را تکرار

می کند :

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان      با همه بیرنگیش از همه سو رنگ و بوست<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۷۰

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۸۰

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۱۰۸

<sup>۴</sup>-ملا هادی سبزواری

پرده حجاری بساز ، یا به عراقی نواز      غیریکی نیست راز ، مختلف ار گفتگو است

همان صدا را از استاد سخن سعدی می شنویم :

هر یک به زبانی سخن حمد تو گوید      بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه<sup>۱</sup>

اینها همه ذکر دانه های تسبیح هویت ملی - مذهبی ماست ، آنچنان که جناب حافظ

می فرماید :

ساقی بیار باده و با مدعی بگو      انکار ما مکن چنین جام جم نداشت<sup>۲</sup>

یاد بادا روح آن رندی که او      بر سر کوی مغان یابد وفات<sup>۳</sup>

جالب است که این هویت ملی همانند درختی چندهزار ساله و تناور است که ریشه هایش در

اعماق تاریخ هویت مهر دلدارها است و تنه تنومند و شاخ و برگهایش در آفتاب فرهنگی

سرزمین حجاز رشد و نما نموده است . حافظ نه تنها پذیرای این دوگانگی ریشه و ساقه است ،

بلکه خود نمونه زیبای وحدت میمون این دو است ، چه زیبا فرموده :

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ      قرآن زبرخوانی با چهارده روایت<sup>۴</sup>

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ      هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم<sup>۵</sup>

ما به ندرت کسی را می بینیم که چون حافظ عامل زیبای وحدت و پیوستگی دیرمغان با دولت

قرآن باشد :

<sup>۱</sup>- سعدی شیرازی

<sup>۲</sup>- حافظ پیشین ص ۹۸

<sup>۳</sup>- پیشین ص ۹۴

<sup>۴</sup>- پیشین ص ۹۲

<sup>۵</sup>- پیشین ص ۴۶۳

هر صبح در هوای درت می کند صبح جمشید تخت چرخ به جام جهان نمای<sup>۱</sup>

خورشید در هوای تو چون ذره پای کوب جمشید در حریم تو چون بندگان بی پای

و به همین راحتی هم می سراید :

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور<sup>۲</sup>

اینها باعث شده که بعد از قرآن کریم ، دیوان حافظ بیشتر از هر کتاب دیگری نه تنها در خانه های ایرانی بلکه در دل و جان هر ایرانی جای گرفته است . زیباست هویتی دو گانه که به یگانه

تبدیل شده است :

بلبل زشاخ سرو به گلبنگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی<sup>۳</sup>

مرغان باغ قافیه لبخند و بذله گوی تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری<sup>۴</sup>

بنابراین آنهایی که نتوانند این هویت را درک کنند ، ناچاراً رو به فنا هستند ، چه آنهایی که تنه و ساق و برگ اسلامی را منکر شده و یا در جهت حذف آن حرکت می کنند ، و چه کسانی که ریشه های عمیق آن را مجوسی شرک آلود و غیره می پندارند ، ریشه ای که از قدیمی ترین فرهنگ دین مداری و به نوعی یکتاپرستی است . فرهنگ و بینش مهر پرستی با قدمت تاریخی

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۶۰۳

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۳۳۸

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۵۹۵

<sup>۴</sup>-پیشین ص ۵۹۷

بس کهن که به قول بعضی از اندیشمندان ، سرچشمه آئین های یهودیت ، مسیحیت و حتی مثل افلاطونی بوده است . بنابراین با چنین ریشه و تنه ای جای هیچگونه نگرانی نیست . زیرا خود تکیه گاه فرهنگهای دیگر است .

چون با هزار رشته تو با جان خاکیان پیوند می کنی ، پروا مکن زبرف ، پروا مکن زرعد ، بر جائی ای درخت .

حافظ آن جنان محترمانه و عبرت آمیز از تاریخ سازان هویت ملی خود دفاع می کند ، که گویی انتظار آنرا نداشته است :

یاری اندر کس نمی بینم ، یاران را چه شد ؟ دوستی کی آخر آمد ؟ دوستداران را چه شد ؟<sup>۱</sup>

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست عندلیبان را چه پیش آمد ؟ هزاران را چه شد ؟

شهریاران بود و جای مهربانان این دیار مهربانی کی سرآمد ؟ شهریاران را چه شد ؟

حافظ اسرار کهن کس نمی داند خموش از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد ؟

زمانه به هیچ کس رحم و شفقت ندارد ، به خصوص به آنهایکه یکی بر شاخ بن می برید

آنهایکه خود باعث نابود خویش شده یا می شوند :

جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهاد کش فریاد<sup>۲</sup>

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۲۹۹

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۴۳۱

آنهاييکه در سرير قدرت به جباري و خطاکاري و در حضيض دلت به مظلوم نمایی مشغولند . متاسفانه چنين است حال : حاکمان در زمان معذولي همه شبلي و با يزید بوند ، چون به قدرت رسند دوباره چون شمر و يزدید شوند . آئینه تاريخ مشحون از اين نمونه هاست ، باز هم مدام اين دور باطل ادامه دارد . آنها به آئینه تاريخ نمی نگرند تا درس عبرت گیرند . اکثریت انسانهای چنين زمانه ها براساس رنج و مشقتی که جباران زمان برایشان ساخته اند ، مجبور به پذيرش تفکر سرنوشت ، جبر ، پوچ گرایی ، صوفیسم ، بی خیالی و امثال اینها شده اند تا همانند مواد تدخیر کننده که تا یکدم بیاسایم زدنيا و شر و شورش به آنها پناه می برند حافظ

گاهی زبان گویای چنين مردمیست :

بمی زدل ببرم حول روز رستاخیز <sup>۱</sup>	پياله در کفتم بند تا سحر گه حشر
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم <sup>۲</sup>	من اگر رندم ، اگر شيخ چه کارم با کس
هزار جامه تقوا و خرقة پرهیز <sup>۳</sup>	فدای پيرهن چاک ماهرويان باد

با وجود تقدیر گرایی حافظ ، هویت ملی اش مانع غلتیدن او به دام نوع پوچيسم شده و دوباره

با صدای رسا می گوید :

شيخ ما گفت که در صومعه همت نبود <sup>۴</sup>	گر مدد خواستم از پيرمغان عيب مکن
خاک او گشتم و چندین در جاتم دادند <sup>۵</sup>	کیمیائی است عجب بندگی پيرمغان
که زبند غم ایام نجاتم دادند	همت پيرمغان و نفس رندان بود

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۳۵۱

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۴۷۹

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۳۵۰

<sup>۴</sup>-پیشین ص ۱۸۱

<sup>۵</sup>-پیشین ص ۱۹۱

خاموشی در قاموس انسان متعهد نیست ، دفاع از هویت ملی خویش در بدترین شرایط هم اجتناب ناپذیر است :

عقاب جور کشیده است بال بر همه شهر کمان گوشه نشینی و تیرآهی نیست<sup>۱</sup>

حافظ بسان آرش کمان گیر ، تیرهای شعر خود را در کمان هویت ملی گذاشته و مرز فرهنگی

ایران زمین را مشخص می نماید

سپهر بر شده ، پرویز نی است خون افشان که قطره اش سر کسری و تاج پرویز است<sup>۲</sup>

بیفشان جرعه ای بر خاک و حال اهل شوکت بین که از جمشید و کیخسرو هزاران داستان دارد<sup>۳</sup>

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد<sup>۴</sup>

چون منصور از مراد ، آنکه بردارند ، بردارند که با این درد اگر در بند در مانند ، درمانند<sup>۵</sup>

همانند منصور انا الحق گویان با دفاع از هویت تاریخی - دینی خویش ، به عنوان قافله سالار

آنکه بردارند از دار بی هویتان ایرانی زمانه واهمه ای نداشته ، درمان دریندمانگان زمان و

مکان خویش می شوند ، بی واهمه می سراید :

گرچه فرهادم ، بتلخی جان برآید حیف نیست بس حکایتهای شیرین باز می ماند زمن<sup>۶</sup>

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۶۸

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۶۲

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۱۴۸

<sup>۴</sup>-پیشین ص ۲۲۷

<sup>۵</sup>-پیشین ص ۲۳۲

<sup>۶</sup>-پیشین ص ۵۱۳

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود خبر از گمشدگان لب دریال می کرد

حافظ نیرو و نوید دهنده انسانهای ناتوان و بی زبان زمانه خویش است ، او سنگربان هویتی است که فریدون ، کاوه و فردوسی بنیان گذار آن بوده اند ، سنگری که از سنگهای مهر دلدارها و ملات برابری ، برادری و مساوات ساخته شده است . این سنگر هویت ملی از طرفی خواهان آتش تابناکی است که جمشید می جویدش زیر خاک و از طرف دیگر بشارت دهنده ستاره ای است که بدرخشیده و ماه مجلس شد و طی گذشت روزگاران دل رمیده ما را انیس و مونس شد .

این سنگر هویتی پی ریزی شده به وسیله کسانی است که می گویند :

به مستی دم پارسایی زخم دم خسروی در گدائی زخم<sup>۲</sup>

که فرزندان آنها خواستار نگاریند که به مکتب نرفت و خط ننوشت و با وجود این کلاس بینش به غمزه مسالت آموز صد مدرس شد .

سازندگان این سنگر می خوانند : چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج که یک جو نیرزد سرای سپنج و از طرف دیگر شمع بزم آفرینش آن شاه مردان است و بس . چه زیباست که در این سنگر با حافظ خوش لهجه هم صدا شده و بخوانیم :

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پرسی که به بنگاله می رود<sup>۳</sup>

ز شعر حافظ شیراز می خوانند و می رقصد سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup>-پیشین ص ۲۲۷

<sup>۲</sup>-پیشین ص ۶۸۲

<sup>۳</sup>-پیشین ص ۲۳۰

<sup>۴</sup>-پیشین ص ۶۲۲



منابع و مأخذ

۱- اشعار علامه طباطبائی

۲- کلیات سعدی

۳- اشعار ناصر خسرو قبادیانی

۴- دیوان حافظ قدسی

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.